



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

تحلیل نقش مدرنیته در بازانديشی هویت در ایران معاصر

۱. اسداله بابایی فرد، ۲. مرتضی احمدی نجات

۱. دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه کاشان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی دانشگاه کاشان

babaiefardm@gmail.com
M.ahmadinejat@gmail.com

چکیده

هویت مفهومی همواره مناقشه برانگیز بوده است؛ مفهومی که موضوع نظورزی‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قرار گرفته است. نگرش جامعه‌شناختی به هویت احتمالاً با سازوکارهای مختلف صورت‌بندی این مفهوم در جوامع و دوره‌های مختلف تاریخی سروکار دارد. با وجود انبوه نظریات موجود پیرامون هویت می‌توان گفت در ادبیات جامعه‌شناختی پیرامون هویت یک نکته اتفاق نظر وجود دارد و آن هم این که هویت در جامعه‌ی سنتی امری پیشینی و تجویز شده از جانب سنت بود و افراد دخل و تصرف چندانی در آن نداشتند، اما مدرنیته با ویژگی‌های خاص خود هویت را پروبلماتیک کرده و به امری دائمی که باید از خلال زندگی روزمره تولید، بازتولید و احیاناً تغییر یابد تبدیل کرده است. گیدنز معتقد است در عصر مدرن همه چیز در معرض بازانديشی است، حتی خود بازانديشی. بازانديشی گرایش به تغییر این جهان دارد. گیدنز بازانديشی را از ویژگی‌های اصلی زندگی اجتماعی می‌داند. در این پژوهش ما با تکیه بر نظریه‌ی بازانديشی گیدنز در صدد برآمدیم هویت شخصی در ایران عصر حاضر را مورد بررسی قرار دهیم. به طور کلی، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر ایرانیان به واسطه‌ی ابزارهای ارتباطی و اطلاعاتی گوناگون، به ویژه در فرایند جهانی شدن، به طور فزاینده‌ای به دنبال بازانديشی و ایجاد دگرگونی در عناصر هویتی و فرهنگی خود بوده‌اند. این پدیده نشان می‌دهد که حتی در جوامع غیرمدرن یا در حال توسعه نیز می‌توان شاهد نقش عاملیت‌های انسانی در دگرگونی‌های هویتی و فرهنگی بود.

کلمات کلیدی: مدرنیته، بازانديشی، هویت ایرانی، عاملیت انسانی، دگرگونی‌های هویتی و فرهنگی.



همین کنفرانس‌ها را تو چه پایداری

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

۱. بیان مسأله

هویت ایرانی تا قبل از پیدایش و رخنه‌ی مدرنیته میان اقوام و آداب و رسوم و حتی معماری ایرانی، تعریف و ویژگی‌های مشخصی داشت که بر ساخته از سنت و ایران باستان بود. پس از پیدایش رنسانس در غرب و با گسترش عقیده‌ی انسان‌محوری در اروپا، مدرنیته و مظاهر آن به مثابه‌ی بستر هویت جدید در غرب، با ایجاد نگرش جدیدی نسبت به انسان و جهان، ترسیم رابطه‌ای تازه بین این دو، سودای ترسیم هویت مدرنی را به جای هویت قدیم در سر داشت. به همین منظور در قدم اول نقش عناصر قدیم هویت‌بخش، از جمله سنت‌ها و آداب اجتماعی مخصوص هر قوم و ملت در تعریف هویت‌یابی انسان مدرن نفی گردید و مفاهیم تازه‌ای از قبیل ملیت، مرز جغرافیایی، زبان و غیره از عوامل هویت‌بخش به شمار رفت. مفاهیم به وجود آمده از مدرنیته صرفاً محدود به غرب اروپا نشد و به سایر کشورها، از جمله ایران، سرایت کرد. قبل از مدرنیته مفاهیم هویت‌بخش در ایران به دو گفتمان حاصل از اندیشه‌ی *ایران شهر* (ایران باستان) و *سنت و فرهنگ اسلامی* محدود بود به گونه‌ای که پس از ظهور اسلام و نفوذ آن در ایران دو هویت ایرانی - اسلامی به نحو غیرمتناقضی با هم ترکیب شده بودند (اشرفی، ۱۳۸۷).

با ورود مدرنیته به ایران و آشنایی ایرانیان با تجدد، هویت ایرانی رنگ و لعابی تازه گرفت؛ هویت آشفته‌ای که از یک طرف نیم‌نگاهی به غرب داشت و از طرف دیگر هنوز دلبسته‌ی سنت بود. اگر در بعضی از کشورها، مدرنیته در حاشیه‌ی سنت قرار گرفت و کارویژه‌ی خود را محقق نمود و در بعضی دیگر، مدرنیته اصل و سنت در حاشیه جای گرفت تا کارویژه‌ی خود را داشته باشد، در ایران وضعیت ورود و جای گرفتن مدرنیته حکایت دیگری داشت. سوای این دو حکایت، در ۱۵۰ سال اخیر، که حضور مدرنیسم در سرزمین ایران روزبه روز جدی‌تر می‌شد، سنت و مدرنیسم هر کدام به قصد تصرف جوهری در یکدیگر قامت افراشتند و هیچ کدام نمی‌پذیرفتند که در حاشیه بمانند، بلکه می‌خواستند متن اصلی حیات سیاسی و فکری ایران باشند. این مجادله‌ی عمیق و بنیادین، که گویی تا هم اکنون هم ادامه یافته، بر هویت ایرانیان تأثیرات زیادی بر جای گذاشته است (آفاق، ۱۳۸۷).

مدرنیته اگر از طریق نفوذش در ایران خلل‌های فکری و فرهنگی ماندگاری در ما ایجاد نمی‌کرد و سامان فکری پیشینمان را به بی‌سامانی ریشه‌ای نمی‌کشاند، می‌توانست پدیده‌ای حاشیه‌ای در تاریخ ما باشد و همان‌طور بماند. اما نفوذ مدرنیته در ایران سبب شد کارکردهای طبیعی، تاریخی و مشخصه‌های هویتی ما به طور جدی مختل گردد. این پدیده از طریق مداخله نکردن ما در شکل‌گیری وضعیت نوین کشورمان، بحرانی در هویت ما ایجاد نمود؛ یعنی ایرانی بودن ما را با مشکل مواجه کرد، به گونه‌ای که به واسطه‌ی حضور غرب از چیستی و هویت تاریخی و تمدنی‌مان پرسش می‌کنیم؛ یعنی این غیر ما و دیگری است که شرایط طرح پرسش را در ما ایجاد نموده است. به این ترتیب، اساساً طرح مسأله‌ی هویت در ایران مقوله‌ای دفاعی است (بیانی و همکاران، ۱۳۹۲). در ایران شکاف‌های اجتماعی‌ای که پدید آمد ناشی از مدرنیسم بود و انقلاب مشروطه نیز جزئی از مدرنیسم در ایران بود. مدرنیسم در ایران تا قبل از انقلاب بر سه پایه استوار بود؛ اولین پایه‌ی مدرنیسم در ایران سکولاریسم بود. عده‌ای طرفدار این نظر بودند که برای مدرن شدن باید دین را زدود و سیاست را از دین جدا نمود. بنابراین، مدرن شدن با مبارزه با دین یکی شد، خصوصاً در دوره‌ی رضاشاه. دومین پایه‌ی مدرنیسم وابستگی به بیگانگان و تقلید صرف از الگوی خارجی برای مدرن شدن بود، که به نوعی ادامه‌ی همان سکولاریسم بود؛ پایه‌ی سوم بی‌توجهی به پیرامون بود. در دروران جدید تاریخ ایران، قومیت‌ها مورد بی‌توجهی دولت بودند و فقط شهرها و زندگی شهری مورد توجه قرار گرفتند.

نتیجه‌ی طبیعی این نوع مدرنیسم ایجاد یک سلسله شکاف‌هایی در جامعه شد که تا به امروز فعال و تأثیرگذار بر حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران هستند. اولین و مهم‌ترین شکاف در ایران، شکاف دین و دولت بوده است. تضاد و مبارزه‌ی نیروهای مذهبی و غیرمذهبی، مذهب و سیاست و ... که سال‌های سال در جامعه‌ی ایران (خصوصاً در قبل از انقلاب) وجود دارد ناشی از همین شکاف است. وابستگی به بیگانگان سبب به وجود آمدن شکاف دیگری بنام شکاف داخلی و خارجی شد و



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

بی‌توجهی به پیرامون سبب ایجاد شکاف مرکز و پیرامون یا شهر و روستا شد که نتیجه‌ی هر کدام پدید آمدن بحران‌های هویت مذهبی، هویت ملی و هویت قومی شد. با توجه به مطالب فوق می‌توان ادعا کرد که بحران‌خیزی جامعه‌ی ایران ناشی از تقابل سنت و مدرنیته است و بحران هویت ریشه در روند مدرنیزاسیون جامعه‌ی ایران از اوایل سلطنت قاجار دارد. عوامل مؤثر و تشدیدکننده‌ی بحران هویت ملی در ایران، همچون هویت ملی، در چارچوب مرزهای یک کشور مفهوم می‌یابد، از این رو، در بررسی علل به وجود آورنده‌ی بحران هویت ملی یک کشور مانند ایران باید به شرایط تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، سنتی، سیاسی و ... آن جامعه توجه نمود.

بنابراین، تجویز کلی عوامل بحران‌زا برای تمام کشورها و جوامع امکان‌پذیر نیست. اما در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان این عوامل را به عوامل داخلی و خارجی تقسیم نمود. اولی متوجه شرایط درونی آن جامعه و دومی به شرایط بیرونی و بین‌المللی توجه دارد. در مطالعات فرهنگی، هویت وجه تمایز من با دیگری و ما با دیگران است، هویت منبع شناخت و راهنمای رفتار انسان، احساس و ... است. بنابراین، هویت ایرانی شناخت خاص خود را می‌خواهد که این شناخت با تاریخ این کشور عجین است. عوامل ایجادکننده‌ی بحران هویت در ایران را می‌توان در عوامل زیر برشمرد: ۱. ورود مدرنیته و برخورد فرهنگ ایران با غرب؛ ۲. عوامل تکنیکی، از قبیل رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی؛ ۳. تبلیغات و گسترش مدگرایی؛ ۴. نفوذ مستقیم و ملموس خارجی‌ان در ایران؛ مهاجرت‌های و جابه‌جایی‌های جمعیتی. امروزه با گسترش رسانه‌ها به کمک تکنولوژی‌های برتر، رسانه‌ها به یکی از مهم‌ترین منابع معرفتی و انتقال دهنده‌ی آن تبدیل شده‌اند. از این روی، رسانه‌های جمعی می‌توانند مهم‌ترین عامل در تولید، انعکاس، انتقال و بازسازی هویت‌های اجتماعی و فرهنگی باشند. طبق مدل چرخه‌ی فرهنگ استوارت هال^۱، رسانه‌های جمعی به عنوان شاهرگ در فرایند هویت‌بخشی در جامعه نقش دارند. در این مدل رسانه‌های جمعی رابطه‌ای دو سویه با جامعه دارند: هم تولیدکننده‌ی نمادها هستند و هم معرفی کننده و انتقال دهنده‌ی نمادها. البته در کشورهای جهان سوم، رسانه‌های ارتباط جمعی رابطه‌ای دو سویه با فرهنگ و مردم ندارند. در این کشورها رسانه‌ها سخنگوی اکثریت مردم نیستند. از طرف دیگر، با توجه به تغییراتی که در چند دهه‌ی اخیر در رسانه‌های جمعی پدید آمده است تأثیرات آنها نیز طبیعتاً بیشتر شده است. بین‌المللی و جهانی شدن رسانه‌ها، رواج پخش تجاری و تکرار رسانه‌ها، رواج روزنامه‌نگاری مردمی و تضعیف رسانه‌های ملی از جمله‌ی این تغییرات است. بنابراین، امروزه رسانه‌های ملی تبدیل به بخش کوچکی از طیف رسانه‌ای شده‌اند. از این رو، امروزه سانسور واقعیت و پنهان‌کاری چندان میسر نیست. امروزه با قدرت یافتن رسانه‌ها در انتقال معانی و فرهنگ، هویت نیز بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. رسانه‌ها هم هویت یابی می‌کنند و هم هویت‌دهی.

در ایران از آنجایی که رسانه‌ها (به علت عدم برخورداری از تکنولوژی‌های پیشرفته و نیز محدودیت سرمایه) سهم کمی در انتقال فرهنگی دارند، و از طرف دیگر بیشتر مصروف در بخش سرگرمی هستند، کارکرد مؤثری نه در تقویت هویت جامعه دارند، و نه در هویت‌بخشی جدید. همچنین، هجوم سیل‌آسای اخبار، تبلیغات و مفاهیم و ... از طریق وسایل خبری و رسانه‌ای خارجی، معانی و مفاهیم فرهنگی بیگانه اشاعه و ترویج شده و از طرف دیگر اعتماد مردم نسبت به رسانه‌ها کمتر می‌شود. از این روی، در طولانی‌مدت رغبت رجوع به رسانه‌های خارجی بیشتر شده و در نتیجه هویت ایرانی بیشتر در معرض خطر فراموشی قرار می‌گیرد. از عوامل تقویت کننده‌ی هویت در ایران می‌توان به این عوامل اشاره نمود که در صورت توجه به آنها تا حدی به رفع بحران هویت کمک می‌شود: ۱. توجه به امر آموزش و پرورش؛ ۲. ترویج، اشاعه و تبلیغ فرهنگ اصیل ایرانی - اسلامی (بشپریه، ۱۳۷۴).

رویاری ایرانی و برخورد با دستاوردهای جهان مدرن همواره به دو صورت قهرآمیز و تراژیک، و تقلیدی و مضحک وقوع یافته است ولی به هر عنوان، امروزه نتیجه‌ی این قهر یا تقلید را در جامعه‌ی ایران می‌توان یافت. به عبارت دیگر، مجموعه‌ی مسائلی که

۱. Stuart Hall



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

ایران امروز با آنها درگیر است نتیجه‌ی صد و پنجاه سال تاریخ اخیر این مرز و بوم است که در نزاعی پیوسته میان سنت و مدرنیته شکل گرفته است. اما جالب این جاست که برخلاف تاریخ غرب، نتیجه‌ی این نزاع تاکنون در ایران به شکل قطعی اعلام نشده است. به همین دلیل انسان ایرانی‌ای که امروزه حاصل ارزش‌ها و جهان‌بینی تمدن ایرانی است، نه انسانی است کاملاً سنتی و نه مطلقاً مدرن. نگاه او، از یک سو، به جهان مدرن است، و، از سوی دیگر، به دنیای سنت، از این جهت که به سنت تعلق دارد و نه به مدرنیته. او می‌کوشد تا مدرن باشد، زیرا که می‌خواهد که فرزند زمان خویش باشد، ولی در عین حال فردی سنتی است، چون که به هنجارها و معیارهای سنتی خود پایبند است و ناخودآگاه آنها را بازتولید می‌کند. از نسل جوان خود می‌خواهد که مسئول و مستقل باشد، ولی خود از استقلال و مسئولیت آنان جلوگیری می‌کند. آزادی و انتخاب را شعار و سرمشق قرار می‌دهد، ولی از آزاد بودن و انتخاب کردن هراسان است. در جست‌وجوی دستاوردهای جهان مدرن است، ولی از اندیشیدن در مورد دستاوردهای سنت خود بیزار و فراری است. با نگاهی حقارت‌آمیز به علم و تکنولوژی مدرن نظر می‌افکند، ولی راز مسائل خود را در حافظ و سعدی و مولانا جست‌وجو می‌کند. به عبارت دیگر، پیوسته به دنبال مدرنیته است، اما مادام در نیمه راه آن متوقف می‌شود. از فهم کامل سنت در عذاب است و از پذیرش مطلق مدرنیته ناتوان. پس چاره‌ای ندارد جز پذیرش این امر که در نیمه‌ی راه سنت و مدرنیته قرار گرفته است. هدف در این جا نه یافتن پاسخ قطعی برای مسأله است و نه یافتن مرهمی برای دردهای تاریخی و فرهنگی جامعه‌ی ایران، زیرا که این نه پاسخ، بلکه پرسش است که روشن‌گر است. سرنوشت تاریخی ما در گرو این گونه پرسش‌هاست (جهانبگلو، ۱۳۸۷).

آنتونی گیدنز در نظریات خود به مسأله‌ی بازاندیشی توجه کرده است. او نقد خود و بازاندیشی شخصی را جزو ویژگی‌های اصلی زندگی اجتماعی می‌داند و معتقد است در جامعه‌ی مدرن انسان دائماً هویت خود را خلق و تصحیح می‌کند و این که چه کسی هستند و چگونه این‌گونه شده است را مدام مرور می‌کند. بر این اساس انسان مدرن، دارای نوعی هویت شخصی است که می‌تواند خود را برای دیگران توضیح دهد و این شاخصه‌ی عصر حاضر است. در پژوهش حاضر نیز با تکیه بر چنین دیدگاهی به دنبال آن هستیم که فاز و فرودهای هویت ایرانی در عصر جدید را بررسی کنیم و به ویژه ببینیم انسان ایرانی در ساخت و ساز هویت خود به چه میزان کنشگری آگاه یا عنصری منفعل بوده است.

۲. تعریف مفاهیم پژوهش

۲-۱. **هویت:** هویت در لغت به معانی متعددی به کار رفته است. در فرهنگ معین این اصطلاح به معنای «هستی، وجود، آن چه سبب شناسایی باشد» (معین، ۱۳۹۱) تعریف شده است. در لغت‌نامه‌ی دهخدا/ هویت به معنای تشخیص دانسته شده است (دهخدا، ۱۳۷۷). بنابراین، هویت بخشی از عناصر اصلی شخصیت انسان است که به دنبال عینیت پیدا کردن آن، فرد قادر می‌شود موضع خود را در برخورد با جهان و دیگران و خویشتن مشخص نماید و مجموعه‌ای از این رفتارها و شخصیت‌ها هویت اجتماعی را رقم می‌زند. در واقع، هویت مجموعه‌ی ویژگی‌های فردی و رفتاری است که بر اساس آن فرد در مقام عضوی از گروه اجتماعی شناخته شده و از دیگران متمایز می‌شود.

۲-۲. **هویت ایرانی - ملی:** ایران سرزمینی است باستانی، با طبیعت، تاریخ، معماری، زبان، ادبیات و فرهنگی به نهایت متنوع. ادبیات فارسی نگین پرفروغ تاریخ و فرهنگ ایران، بزرگ‌ترین هدیه‌ی ایران به تمدن بشر، و حاصل کار جمعی شاعران و نویسندگانی بی شمار است که فارسی، زبان مادری همه‌ی آنان نبوده است. به ویژه شعر فارسی که به لطف مولوی، حافظ، خیام، فردوسی و سعدی آوازه‌ی جهان شده، از بلندپایه‌ترین دستاوردهای بشری است، با چهره‌هایی چنان بزرگ که برتر از آنان را در هیچ سنت ادبی دیگری نمی‌توان یافت. معماری ایرانی، چه در عهد باستان و چه در عصر میانه، با نمونه‌هایی تاریخی چون تخت جمشید و مسجد



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

جامع اصفهان، بخش مهمی از میراث فرهنگی جهان است. ریزنگاری (مینیاتور) نقاشی نوین ایران و طرح‌های کاشی ایران با سنت‌های هنری دیگر پیوسته‌اند... فرش ایرانی با همه‌ی تنوع، پیشرفته‌ترین و پرنقش و نگارترین اثر هنری در نوع خود است (کاتوزیان، ۱۳۹۲). اما همه‌ی این‌ها تنها بخشی از فرهنگ هنر و تمدن ایران است و به عنوان هویت ایرانی، پوشش مردم و اقوام مختلف ایران از جمله لر، کرد، ترک و بلوچ و ... و آداب و رسوم و سنن هر کدام هویتی ایرانی و منحصر به فرد به ایران و ایرانیان داده است. هویت ملی یکی از انواع هویت جمعی است و به معنای احساس همبستگی با اجتماع بزرگ ملی و آگاهی از آن و احساس وفاداری به آن و فداکاری در راه آن است. هویت ملی مانند هویت فردی در کشاکش تصورها از دیگران شکل می‌گیرد. بنابراین، خودآگاهی از «هستی ما» با آگاهی از «هستی دیگران» همراه است. «ما» و «بیگانگان» دو روی یک سکه‌اند و یکی بدون دیگری بی‌معناست (اشرف، ۱۳۷۳). با توجه به گستردگی مفهوم هویت ملی، تفاوت‌های زیادی درباره‌ی مؤلفه‌های هویت ملی وجود دارد و به نوعی می‌توان گفت صاحبان اندیشه در این باره که مؤلفه‌های هویت ملی کدامند و کدامیک از این مؤلفه‌ها از اهمیت بالایی برخوردارند، به توافق جامعی دست نیافته‌اند.

۲-۳. مدرنیته: مدرنیته، در ساده‌ترین صورت، شکل مختصر شده‌ی تعبیر جامعه‌ی مدرن یا تمدن صنعتی است. مدرنیته مربوط می‌شود، به: ۱. مجموعه‌ی معینی از طرز تلقی‌ها نسبت به جهان و نسبت به ایده‌های جهان، به عنوان جهانی آزاد برای تغییر به دست و با دخالت انسان؛ ۲. نهادهای پیچیده، به‌ویژه تولید صنعتی و اقتصاد مبتنی بر بازار؛ ۳. حد معینی از نهادهای سیاسی، از جمله دولت-ملت^۲ و دموکراسی توده‌ای^۳. در نتیجه‌ی این ویژگی‌ها است که مدرنیته به طور کلی از نظم اجتماعی پویای بیشتری برخوردار است. جامعه‌ی مدرن جامعه‌ای است فنی‌تر، با نهاد‌های پیچیده، که بر خلاف فرهنگ گذشته در آینده زندگی می‌کند تا در گذشته (گیدنز، ۱۳۸۷).

۲-۴. بازاندیشی: گیدنز مبحث بازاندیشی در مدرنیته را با این جمله آغاز می‌کند که: تضاد با سنت، به مفهوم مدرنیته است. بازاندیشی، ویژگی و معرف هر گونه کنش انسانی است. در دوره‌ی سنت، «گذشته» مورد احترام است و نمادها ارزشمندند و سنت یکی از شیوه‌های تلفیق نظارت بازاندیشانه‌ی کنش با سازماندهی زمانی - مکانی اجتماع است. سنت وسیله‌ی برخورد با زمان است؛ زمان و مکانی که گذشته در آن‌ها تداوم یافته است. ولی با پیدایی مدرنیته، بازاندیشی متفاوت می‌شود. در این دوره، بازاندیشی وارد مبنای «بازتولید نظام» می‌شود؛ یعنی اندیشه و کنش پیوسته در هم منعکس می‌شوند. زندگی اجتماعی عادی‌سازی می‌شود، بی‌آن‌که ارتباطی با گذشته داشته باشد. ویژگی مدرنیته بازاندیشی درباره‌ی همه چیز است که می‌تواند درباره‌ی خود بازاندیشی هم باشد. به عبارتی، تولید دانش درباره‌ی زندگی اجتماعی به بخش جدایی‌ناپذیر بازتولید نظام تبدیل می‌شود و بدین گونه است که مدرنیته زندگی اجتماعی را از قطعیت‌های سنت رها می‌کند (آب روشن، ۱۳۹۲).

۳. مبانی و چهارچوب نظری پژوهش

آنتونی گیدنز^۴ در طول سه دهه‌ی گذشته از اثرگذارترین نظریه‌پردازان اجتماعی بوده و تأثیر او در جامعه‌شناسی را با تأثیر فوکو، پارسنز و هابرماس قابل مقایسه دانسته‌اند. در اهمیت اندیشه‌های او همین بس که به نوشته‌ی روزنامه‌ی گاردین «به هیچ یک از جامعه‌شناسان به اندازه‌ی او ارجاع داده نمی‌شود». عده‌ای او را در کنار بوردیو از مهمترین جامعه‌شناسانی می‌دانند که تئوری‌ها را

۲. Nation-State

۳. Mass Democracy

۴. Anthony Giddens



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

ترکیب کرده و سنتز می‌سازند. گیدنز خود را بیشتر نظریه‌پرداز اجتماعی می‌داند تا نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی. در میان نظریه‌های متعددی که گیدنز در آثارش مطرح کرده است، **نظریه‌ی ساخت‌یابی**^۵، **دوگانگی ساخت**^۶ و **بازاندیشی**^۷ از اهمیت بیشتری برخوردارند. او از بسیاری از نظریه‌پردازان پیشین و معاصر خود بهره برده است، ولی تأثیر اندیشه‌های دورکیم، وبر، مارکس و گافمن بر اندیشه‌های او روشن‌تر است. با این که گیدنز به نقد جامعه‌شناسی مارکس می‌پردازد، اما علاقه‌ی او به مارکس به خوبی در آثارش نمایان است (گیدنز، ۱۳۸۷). به نظر گیدنز در جوامع مدرن، هویت شخصی^۸ اهمیت فزونی‌تری می‌یابد. همه‌ی انسان‌ها باید در جوامع مدرن، به سوالات مهمی در مورد هویت پاسخ دهند و ناگزیر در طول زندگی به انتخاب‌های مهمی دست زنند. در جوامع سنتی کم و بیش نقش‌های ثابتی برای افراد تعریف می‌شد، اما در جوامع مدرن، انسان باید خود نقش‌هایش را بسازد. یکی از عوامل مهم که مورد تأکید گیدنز است، رسانه‌های جمعی هستند که گزینه‌های انتخاب ما را مشخص می‌کنند و سبک‌های زندگی را به ما معرفی می‌کنند. در جهان مدرن هویت شخصی پروژه‌های بازاندیشانه می‌شود و دائماً ما هویت خود را خلق و تصحیح می‌کنیم و این که که هستیم؟ چرا این شدیم؟ را دائماً مرور می‌کنیم. هویت ما برخلاف گذشته که عادات و سنت‌ها آن را شکل می‌داد، در جامعه‌ی مدرن باید دائماً طراحی شود، و این پدیده زمینه را برای شک و احساس پوچی فراهم می‌کند؛ ولی در عین حال امکان انتخاب سبک زندگی را هم برای ما بیشتر فراهم می‌کند (همان). مدرنیته به نحوی بنیادین سرشت زندگی روزمره‌ی اجتماعی را متحول می‌کند، حتی بر شخصی‌ترین جنبه‌های تجربه‌ی ما اثر می‌گذارد. مدرنیته^۹ را باید در سطح یک نهاد درک کرد، با این همه دگرگونی‌هایی که نهادهای مدرن به وجود می‌آورند به طور مستقیم با زندگی فردی، و لاجرم با هویت فردی، تلافی می‌کنند. گرچه تأکید اصلی مدرنیته بر فرد است، اما اساساً از مقوله‌ی روان‌شناسی جدا نیست. تأکید اصلی در ای نجا بر ظهور سازوکارهای تازه‌ای از هویت فردی است که متأثر از نهادهای مدرنیته شکل می‌گیرند و در عین حال به آن نهادها شکل می‌دهند (همان).

آنتونی گیدنز عامل پیدایی و خیزش هویت را از درون جامعه جست‌وجو می‌کند و میان خود و هویت شخصی تمایز قائل شده و هویت شخصی را برخلاف خود، پدیده‌ای عام می‌داند که مستلزم آگاهی بازتابی است. به نظر وی، هویت در واقع همان چیزی است که فرد چنان که در اصطلاح خودآگاهی آمده است، به آن آگاهی دارد. به عبارت دیگر، هویت شخصی چیزی نیست که در نتیجه‌ی تداوم کنش‌های فرد به وی تفویض شده باشد، بلکه چیزی است که فرد به طور مدام و روزمره ایجاد کرده و در فعالیت‌های بازتابی خویش آن را مورد حفاظت و پشتیبانی قرار می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۷). گیدنز بر این اعتقاد است که هویت در جامعه‌ی مدرن به امری پروژه‌ای و زندگی‌نامه‌ای تبدیل شده است که با جزییات زندگی روزمره‌ی افراد پیوند یافته است. تمام تصمیماتی که یک فرد در طول زندگی روزانه اتخاذ می‌کند، این که چه بپوشد، چه بخورد، چه کسی را ملاقات کند و ... در راستای این امور زندگی‌نامه‌ای است (گیدنز، ۱۳۸۷).

محیط‌های فرهنگی که ما در آنها به دنیا می‌آییم و به بلوغ می‌رسیم بر رفتار ما تأثیر می‌گذارند، اما این بدان معنا نیست که انسان‌ها فاقد فردیت یا اراده‌ی آزاد هستند. شاید چنین به نظر برسد که ما در قالب‌هایی که جامعه برای ما تدارک دیده است ریخته می‌شویم. برخی از جامعه‌شناسان به گونه‌ای درباره‌ی اجتماعی شدن بحث می‌کنند که انگار واقعاً همین طور است؛ اما چنین دیدگاهی از بیخ و بن خطا است. این واقعیت که ما از تولد تا مرگ درگیر کنش متقابل با دیگران هستیم یقیناً شخصیت‌های ما، ارزش‌هایی که به آنها معتقدیم و رفتارهایی که در پیش می‌گیریم قید و شرط‌هایی ایجاد می‌کند. اما در عین حال، اجتماعی شدن ریشه و خاستگاه

۵. Structuration Theory

۶. Duality of Structure

۷. Reflexivity

۸. Personal Identity

۹. Modernity



همین کنفرانس ملے تو عہ پایدار

در علوم تربیتے و روانشناسی، مطالعات اجتماعے و فرهنگ

همین فردیت و آزادی ماست. در جریان اجتماعی شدن، هر یک از ما به حسی از هویت و توانایی تفکر و عمل مستقل می‌رسیم. مفهوم هویت در جامعه‌شناسی مفهومی چندبعدی است و می‌توان به چند طریق درباره‌ی آن بحث کرد. به بیان کلی، هویت به درک و تلقی مردم از این که چه کسی هستند و چه چیزی برای‌شان معنادار است مربوط می‌شود. این درک و تلقی‌ها در پیوند با خصوصیات معینی شکل می‌گیرد که بر سایر منابع معنایی اولویت دارند. برخی از منابع اصلی هویت عبارت‌اند از جنسیت، جهت‌گیری میل جنسی، ملیت، قومیت و طبقه‌ی اجتماعی. جامعه‌شناسان اغلب از دو نوع هویت سخن می‌گویند: **هویت اجتماعی** و **هویت شخصی**. این شکل‌های هویت فقط از نظر تحلیلی از هم جدا و تمایز می‌شوند، اما در واقع پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند. هویت اجتماعی به معنای ویژگی‌هایی است که از طرف دیگران به یک فرد نسبت داده می‌شود. این ویژگی‌ها را می‌توان نشانه‌هایی تلقی کرد که نشان می‌دهند هر شخص معینی، اساساً چه کسی است.

هویت اجتماعی چندگانه انعکاسی از ابعاد متعدد زندگی مردم است. هرچند که این کثرت هویت‌های اجتماعی می‌تواند منبع بالقوه‌ای برای تضاد و تنش در زندگی مردم باشد، اکثر افراد معناها و تجربه‌های زندگی خود را حول یک هویت اصلی سازماندهی می‌کنند، هویتی که در طول زمان و مکان دوام و استمرار دارد. بنابراین، هویت‌های اجتماعی بعد جمعی دارند. آنها مشخص می‌کنند که افراد چگونه و از چه نظر «شبیبه» دیگران هستند. هویت‌های مشترک - که بر مبنای مجموعه‌ای از اهداف و ارزش‌ها با تجربه‌های مشترک بنا می‌شود - می‌تواند شالوده‌ی مهمی برای جنبش‌های اجتماعی تشکیل دهد. فمینیست‌ها، طرفداران محیط زیست، اتحادیه‌های کارگری، و حامیان بنیادگرایی دینی و یا جنبش‌های ملی‌گرایانه، همگی مثال‌هایی هستند که در آنها از یک هویت اجتماعی مشترک به منزله‌ی منبع غنی معنا استفاده می‌شود. اگر هویت‌های اجتماعی نشان دهنده‌ی شیوه‌های همسانی افراد با دیگران هستند، هویت شخصی ما را به عنوان افرادی جدا و مجزا از یکدیگر متمایز می‌کند. هویت شخصی به معنای فرآیند رشد و تکوین شخصی است که از طریق آن ما معنای یگانه و منحصر به فردی از خویش‌مان و مناسبات‌مان با جهان پیرامون خود خلق می‌کنیم. مفهوم هویت شخصی تا حد زیادی از آثار متفکران کنش متقابل نمادین اقتباس می‌شود. گفت‌وگو و دادوستد پیوسته‌ی فرد با دنیای بیرونی است که به او کمک می‌کند معنایی برای خویش‌مان بیافریند و به آن شکل و شمایل بدهد. فرآیند کنش متقابل بین ضمیر نفس و جامعه به متصل شدن جهان شخصی و عمومی فرد کمک می‌کند. با این که محیط فرهنگی و اجتماعی یکی از عوامل شکل‌گیری هویت شخصی است، اما عاملیت و انتخاب فردی نیز اهمیت شایانی دارند. با دنبال کردن تغییرات هویت شخصی از جوامع سنتی به جوامع مدرن، می‌توانیم شاهد دور شدن از عوامل ارثی و ثابتی باشیم که پیش از این شکل‌گیری هویت را هدایت می‌کردند. روزگاری هویت‌های مردم عمدتاً با عضویت آنها در گروه‌های اجتماعی بزرگی شکل می‌گرفت که محدود به طبقه یا ملیت بودند، اما اکنون این هویت‌ها چندوجهی‌تر و بی‌ثبات‌تر هستند. فرآیندهای شهری شدن، صنعتی شدن و فروپاشی شکل‌بندی‌های اجتماعی سابق موجب تضعیف نفوذ قواعد و قراردادهای سنتی و ارثی شده‌اند. امروزه افراد تحرک اجتماعی و جغرافیایی بیشتری پیدا کرده‌اند و این امر مردم را از اجتماعات بسته و نسبتاً متجانس و همگون گذشته، که در آن الگوها به شیوه‌ای ثابت طی نسل‌های متمادی منتقل می‌شد، آزاد ساخته است. بدین ترتیب، امروزه مجال و فضایی برای سایر منابع معنا، مثل جنسیت و تمایل جنسی، باز شده است و این منابع نقش مهم‌تری در حس هویت مردم ایفا می‌کنند. در دنیای امروز، ما فرصت‌های بی‌سابقه‌ای برای ساختن خویش‌مان و آفریدن هویت‌های مختص به خودمان در اختیار داریم. ما خود بهترین مرجع و منبعی هستیم که می‌توانیم تعریف کنیم که چه کسی هستیم؟ از کجا آمده‌ایم؟ و به کجا می‌رویم؟ اکنون که علائم و نشانه‌های سنتی کم‌رنگ‌تر شده‌اند، دنیای اجتماعی مجموعه‌ی سرسام‌آوری از انتخاب‌های مربوط به چه کسی بودن، چگونه زیستن و چه کاری کردن را پیش روی ما می‌گذارد - بدون آن که سرنخی درباره‌ی انتخاب‌هایی که باید به عمل بیاوریم به ما بدهد. تصمیم‌هایی که ما در زندگی روزمره‌ی خود می‌گیریم - درباره‌ی چگونه لباس پوشیدن، چگونه رفتار کردن و چگونه وقت گذراندن - به شکل‌گیری کیستی ما



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

می‌انجامد. دنیای مدرن ما را وادار می‌کند تا خویشتن‌مان را بیابیم. ما به واسطه‌ی توانایی‌هایی که در مقام موجودات خودآگاه و خودشناس داریم، به طور پیوسته به آفرینش و بازآفرینش هویت‌های‌مان می‌پردازیم (گیدنز، ۱۳۹۷).

برای نشان دادن قدرت رویکرد نظری گیدنز در تحلیل اجتماعی، در این جا بر یکی از آرای کلیدی آثار او متمرکز می‌شویم: نقش بازانديشی و تأمل و معرفت در زندگی مدرن. همان‌گونه که پیش تر گفتیم، گیدنز منتقد دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه‌ای است که رفتار فرد را در حال انطباق با پویای‌های ساختاری و سیستمی نشان می‌دهند. او اصرار دارد که انسان‌ها نقشی فعال در شکل دادن به زندگی اجتماعی دارند. او همچنین منتقد دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه‌ای همچون نظریه‌ی مبادله یا گونه‌هایی از این نظریه است که عمده‌ی تأکیدشان بر محاسبه‌ی عقلانی و هدفمندی کنش فردی است. به گفته‌ی گیدنز، انسان‌ها صرفاً خود را با هنجارها و عرف اجتماعی وفق نمی‌دهند، بلکه کنش آنها حاوی دانش عملی از جهان‌شان، و قابلیت تأمل در شرایط کنش‌شان و به کار گرفتن این دانش در رفتارشان است. انسان‌ها عاملانی مطلع، اهل بازانديشی و صاحب مهارت‌اند. گیدنز در همان حال که بازانديشی را بخش کلیدی نظریه‌ی کنش و کنشگر انسانی‌اش، و در نتیجه جزئی کلیدی از نظریه‌ی ساخت‌یابی‌اش قرار داده است، در تحلیل اجتماعی کلان خود به بازانديشی جایگاهی محوری داده است. وی به ویژه مدعی است که بازانديشی مشخصه‌ی کلیدی جوامع مدرن است. در جوامع پیشامدرن غالباً «سنت» رفتار روزمره را هدایت می‌کرد؛ در حالی که در جوامع مدرن اعمال اجتماعی پیوسته در پرتو اطلاعات جدید مورد بازینی قرار می‌گیرند. در حقیقت، فرایند مستمر بازانديشی با تولید دانش درباره‌ی فرایندهای اجتماعی، در حوزه‌های اجتماعی بیشتری از خانواده گرفته تا آموزش و پرورش، رفاه اجتماعی و حکومت به جزء نهادینه شده‌ی عمل اجتماعی بدل شده است. به عبارت دیگر، مشخصه‌ی کلیدی نهادهای مدرن عبارت است از پذیرش و گنجاندن اعمالی که هدف‌شان کسب دانش درباره‌ی کارکرد آنها است تا به این وسیله عملکرد نهادی‌شان افزایش یابد. از زندان گرفته تا سازمان‌های دولتی، تولید و گنجاندن مستمر دانش جدید در فعالیت‌های نهادی، نیروی محرک مدرنیته است. گیدنز مدعی است که فرایند بازانديشی در سطح نهادی و بین‌فردی تنها مشخصه‌ی مدرنیته نیست، بلکه تعامل با بازخورد پیوسته میان این دو سطح نیز از جمله‌ی این مشخصه‌ها است. دانش تخصصی که توسط نهادها ایجاد می‌شود، در اعمال نهادی بلکه در رفتارهای فردی نیز به کار گرفته می‌شوند (سیدمن، ۱۳۹۶).

مدرنیته نه «ففس آهنین» و بر است یا وسیله‌ی ناخواسته‌ی آزادی بشری مارکس، بلکه «نیروی ویرانگری» است که بشریت را بدون هدف، و مطمئناً نه به سوی نقطه‌ی پایانی از پیش تعیین شده‌ای در زمان و مکان به پیش می‌راند. مدرنیته تشبیه شده است به «موتور خارج از کنترل دارای قدرتی مهیب... سواری با آن به هیچ وجه بدون لذت و بی‌فایده نیست؛ سفر با آن می‌تواند فرح‌بخش باشد و چشم امید بسیاری به آن بسته شده است. اما نهادهای مدرنیته هر قدر هم که دوام داشته باشند، هرگز قادر نخواهیم بود مسیر با شتاب سفر را به تمامی کنترل کنیم. اگرچه رؤیای دوران روشنگری مبنی بر کنترل عقلانی تاریخ به دست بشر، تا حد زیادی همچنان یک رؤیا است، اما گیدنز امید «اتوپایی واقع‌گرایی» را پیش می‌کشد: نوع بشر می‌خواهد دست کم «فرمان این نیروی ویرانگر» را در دست بگیرد (همان).

دغدغه‌ی اصلی گیدنز در آثار اخیرش بررسی این پرسش بوده است که بارزترین ویژگی نهادهای اجتماعی در برهه‌ی کنونی تاریخ چیست؟ این پرسش سبب شده است او به ناگزیر وارد مناقشات مربوط به مدرنیته و پسامدرنیته شود. گیدنز می‌پذیرد که بارزترین ویژگی دوره‌ی کنونی شکل‌گیری تحولات بسیار واقعی است، اما معتقد است دوره‌ی کنونی را باید **مدرنیته‌ی تشدید شده**^{۱۰} نامید، نه **پست‌مدرنیته**^{۱۱}. در واقع، دوره‌ی کنونی محصول گسترش همان نیروهایی است که عصر مدرن را شکل داده‌اند. او، چنان که انتظار می‌رود، قائل به دوگانگی تأثیرات مدرنیته است. دوره‌ی کنونی فرصت‌های بی‌نظیری در اختیار ما قرار می‌دهد، اما

۱۰. High Modernity

۱۱. Postmodernity



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

خطرات پیش‌بینی‌ناپذیری نیز دارد. به گفته‌ی گیدنز، بازتابندگی فزاینده در حوزه‌ی هویت شخصی به این معناست که امروزه افراد در انتخاب کاری که قصد انجامش را دارند یا کسی که می‌خواهند باشند، آزادی بی‌سابقه‌ای دارند. این امر هم رهایی‌بخش و هم دردسرساز است. آزادی انتخاب در حوزه‌ی هویت مستلزم پذیرش اضطراب ناشی از تصمیم‌گیری درباره‌ی هویت «حقیقی» یا خود «واقعی» است. علاوه بر این، آزادی انتخاب متضمن کنترل تطابق و سازش مداوم کنش‌ها و افکار فرد است. همزمان با آن که خانواده به نهادی بسیار انعطاف‌پذیرتر تبدیل می‌شود، ما نیز نه فقط در زمینه‌ی انتخاب همسرمان، بلکه در انتخاب نحوه‌ی رابطه با وی از آزادی بیشتری برخوردار می‌شویم. گرچه این روند فرصت‌های بی‌نظیری ایجاد می‌کند، اما مشکلات بسیاری هم در پی دارد، زیرا رابطه را به امر انعطاف‌پذیری تبدیل می‌کند که باید تفسیر شود، حفظ شود و گاه تولید نگرانی کند. با این حال، پیامدهای مدرنیته فقط به حوزه‌ی شخصی محدود نمی‌شوند. این پیامدها رابطه‌ی ما با نظام‌های انتزاعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این جا هم مدرنیته تیغی دو لبه است. خصلت بارز مدرنیته ایجاد یکپارچگی و پیچیدگی دائماً فزاینده در نهادهای غیرشخصی‌ای است که با آنها سر و کار داریم. هر اندازه این نظام‌ها گسترده‌تر شوند، ما نیز به ناچار بیشتر به آنها تکیه می‌کنیم و بیشتر تحت تسلط آنها خواهیم بود. یکی از این نظام‌ها، نظام اقتصادی است. ما با سپردن پول خود به بانک به مکانیسم‌هایی اعتماد می‌کنیم که بانک‌ها برای حفظ سپرده‌های ما به کار می‌گیرند. یکپارچگی جهانی نهادهای اقتصادی، فرصت‌های جدیدی برای سرمایه‌گذاری و توسعه فراهم کرده‌اند، اما به موازات یکپارچه شدن نهادهای اقتصادی در سراسر جهان، افراد بیشتر در معرض پیامدهای عمده‌ی رویدادهای دوردست قرار می‌گیرند (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۹۶).

۴. پژوهش‌های نظری در زمینه‌ی هویت ایرانی

غلام‌پور آهنگر (۱۳۸۲) در پژوهشی با عنوان **تأثیر ساختار سیاست‌گذاری فرهنگی بر بحران هویت** به این مسأله می‌پردازد که ساختار سیاست‌گذاری فرهنگی دولت می‌تواند چه تأثیری در حل معضل بحران هویت داشته باشد. جهانپنگلو (۱۳۸۷) در کتاب **ایران و مدرنیته** که به شکل گفت‌وگو با شانزده صاحب‌نظر ایرانی و فرانسوی در زمینه‌ی تاریخ، فرهنگ و هنر ایران امروز صورت گرفته است، به دنبال یافتن پاسخ‌هایی است در مورد رویارویی ایران با دستاوردهای جهان مدرن. آفاق (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان **مدرنیته‌ای که به ما رسیده** به مجادله‌ی بین سنت و مدرنیته و تأثیر آن بر هویت ایرانی پرداخته است. درخشه و جعفرپور (۱۳۸۸) پژوهشی با عنوان **مدیریت بحران‌های هویتی در ایران** نگاشته‌اند و با طرح پرسش‌هایی چون: «عناصر هویت‌ساز ایرانیان کدامند؟»، «آیا تنوع این عناصر می‌تواند به شکل شکاف جامعه را به بحران سوق دهد؟» و «تقابل‌های هویتی پیش روی جامعه‌ی ایران کدامند؟» به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی هستند که نحوه‌ی مدیریت مناسب بحران‌های هویتی در ایران چگونه است و کدام الگو می‌تواند پاسخگوی «بحران هویتی» در ایران باشد.

بابایی فرد (۱۳۹۲ و ۱۳۹۳) در کتاب **بحران هویت در جامعه‌ی معاصر ایران** در دو جلد با تکیه بر مبانی نظری جامعه‌شناختی، تلاش کرده تا بحران هویت را به عنوان یکی از مسائل اجتماعی جوامع معاصر مورد بررسی قرار دهد. مهم‌ترین اهداف این پژوهش عبارت بوده‌اند از: بررسی دیدگاه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر درباره‌ی هویت انسانی و آسیب‌های اجتماعی آن و ارزیابی انتقادی آن‌ها؛ بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر بحران هویت در جامعه‌ی ایران؛ بررسی دیدگاه‌های روشنفکران معاصر ایران درباره‌ی بحران هویت ایرانی. میرسپاسی (۱۳۹۴) در کتاب **تأملی در مدرنیته‌ی ایرانی: بحثی درباره‌ی گفتمان‌های روشنفکری و سیاست‌مدارانی در ایران** نگاهی دارد به این مدرنیته‌ی ایرانی، زمینه‌ها، پیامدهای و چالش‌های آن در طول تاریخی معاصر ایران. توکلی طرقي (۱۳۹۵) در **تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی** مسأله‌ی تجدد و سنت در ایران را به عنوان یکی از مسائل جنجال برانگیز ایران معاصر بررسی کرده است.



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

اشرف (۱۳۹۵) در کتاب **هویت ایرانی** پس از بررسی فشرده‌ی دیدگاه‌های مربوط به هویت قومی و ملی، که بازسازی هویت ایرانی را در دوران ما شکل داده و به تصویر کشیده‌اند، تحول تاریخی هویت ایرانی در چند دوره‌ی متمایز تاریخی را بررسی و تحلیل می‌کند. رجایی (۱۳۹۶) کتابی تألیف کرده است با عنوان **مشکله‌ی هویت ایرانیان امروز، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ**. مفروض کتاب حاضر این است که هویت بهنگام و برای عصر جهانی شده‌ی ایرانیان چند بعدی است و به‌ناچار باید با خمیرمایه‌های ایران، دین، سنت و تجدد قوام و دوام یابد. گفتارهای کتاب، هم به تحلیل هریک از این لایه‌ها و هم، به بازسازی و تلفیق تازه‌ای از آنها پرداخته است. مرادی (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان **مدرنیته، جهانی‌شدن و هویت جهان‌وطن** سعی کرده است با بیان سیر تاریخی دگرگونی منابع تعیین‌کننده‌ی هویت، نشان دهد چگونه هویتی که اصلی‌ترین منبع دانایی و هم‌پوشانی فرد با فرهنگ و دنیای خارج و همچنین نماد یکپارچگی است، در دوران معاصر با بحران تکه‌پارگی و تکثر مواجه گشته است. اشرفی در نیز در پژوهشی با عنوان **مسأله‌ی هویت ایرانی در ایران معاصر** به مسأله‌ی هویت ایرانی و چالش‌های آن در عصر جدید پرداخته است.

۵. هویت ایرانی در بستر مدرنیته و چالش‌های آن

در آغاز قرن بیست و یکم هیچ چیز مانند شیخ مدرنیته برای مردمان جهان اسلام مشکل‌آفرین نیست. در واقع، مدرنیته از قرن نوزدهم تا کنون در دستور کار فرهنگی و اجتماعی - سیاسی روشنفکران، جنبش‌های اجتماعی، و کارگزاران حکومتی در جهان اسلام و خاورمیانه جایگاه اصلی را اشغال کرده است. چندان اغراق‌آمیز نخواهد بود اگر ادعا شود که مسأله‌ی مدرنیته، پذیرش آن، رد آن، یا تغییر شکل آن در راستای خط‌مشی‌هایی قابل‌پذیرش‌تر در هر دو سطح نظری و عملی در حال حاضر در بسیاری از جامعه‌های اسلامی مسأله‌ی محوری را تشکیل می‌دهد. انقلاب جهان‌آشوب مدرنیته‌ی غربی تقریباً بر همه‌ی بخش‌های جهان تأثیر گذاشته است. کشورهای مختلف به شکل سردرگمی، انکار، پیروی، رودرویی، بیزاری، یا آمیزه‌ای از این‌ها، به این تغییر شکل سرنوشت‌شان واکنش نشان داده‌اند. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست: از جا که سرنوشت ایران در تقریباً ۱۵۰ سال گذشته با سرنوشت مدرنیته‌ی غرب برخورد پیدا کرده است، چنین واکنش‌هایی عناصر اصلی تاریخش را تشکیل داده است و در این میان در زمان‌های مختلف برخی از این عناصر بر بقیه چیرگی داشته است. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در مورد مسأله‌ی مدرنیته در خاورمیانه و جوامع اسلامی به طور کلی، و ایران به طور خاص، نقطه‌ی عطفی به وجود آورد. جامعه‌ای که تمام ظواهرش به سرعت در حال مدرن شدن بود، چگونه تقریباً یک شبه به یک دولت دین‌سالار تبدیل شد؟ غالباً چنین گمان می‌رود که طغیان مسلم‌انگاشته شده‌ی ایران علیه مدرنیته پس از ۱۳۵۷ نمایان‌گر اوج واکنش به فرایند مدرن‌سازی‌ای است که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شد. بر این اساس، می‌توان بسیاری از تحلیل‌ها را در مورد ایران از سال ۱۳۵۷ به بعد گلایه‌هایی دانست بر ناکامی ایران در همراهی با نیروهای مدرنیته و نهادهای دموکراسی. نقش بر آب شدن آرمان‌های دموکراتیک انقلاب مشروطیت در اوایل قرن بیستم، شکست ملی‌گرایی لیبرال و ضداستعماری دوره‌ی مصدق در نیمه‌ی قرن، و مهار انقلاب بالقوه رهایی‌بخش سال ۱۳۵۷ از سوی نیروهای اسلامی، غالباً نشانه‌های ناکامی ایرانیان در همراهی با واقعیت‌های جهان مدرن تلقی می‌شوند. شکی نیست که این‌ها به راستی موانع بزرگی بر سر راه رشد مدرنیته در ایران بوده است. گروه‌های اجماعی گوناگون در زمان‌های مختلف عناصر متفاوتی از مدرنیته را توسعه دادند و به شرح و بسط آنها پرداختند. از این رو، مثلاً نخستین روشنفکران اصلاح‌طلب اواخر قرن نوزدهم، دست کم در رویکردهای نظری خود بر جنبه‌های دموکراتیک و اثبات‌گرایانه‌ی مدرنیته کم و بیش به یکسان تأکید داشتند، در حالی که با آغاز عصر پهلوی، جنبه‌های اثبات‌گرایانه و ابزاری تمدن مدرن بیشتر مورد تأکید قرار گرفت و نکات رهایی‌بخش مدرنیته با بی‌مهری روبه‌رو شد. به همین شیوه، چپ مارکسیستی در قرن بیستم بر بسط و تعمیق آزادسازی و خودمختاری ایرانیان تأکید بسیار داشت، گرچه قرار بود به افراد، به



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

عنوان بزرگ‌ترین بهره‌وران مدرنیته، بلکه جمع چنین رهایی‌ای را تجربه کند، و از این رو از توان رهایی‌بخشی آن به شدت کاسته شد. بزرگ‌نمایی نامتعادل جنبه‌های گزینشی مدرنیته از سوی گروه‌های اجتماعی گوناگون در ایران، نظیر تأکید تکنوکرات‌های پهلوی، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها بر جمع و عقلانیت ابزاری، تأییری بازدارنده داشته است بر رشد همه‌جانبه‌ی مدرنیته‌ی کارآمد. با این حال، تجربیات این گروه‌های اجتماعی گوناگون را نباید نادیده گرفت: این تجربیات برای تأسیس نهادهای متوازن‌تر مدرن در ایران سرمایه‌ای فرهنگی به شمار می‌آید. جنبش انقلابی اسلامی دهه‌های چهل و پنجاه شمسی را باید تلاشی دیالکتیک به منظور چالش جدی با گفتمان مدرنیته تلقی کرد. این جنبش در گفتمان خودش بسیار تحت تأثیر گفتمان و پدیده‌ای قرار داشت که به چالش با آن برخاسته بود. بنابراین گفتمان اسلامی را، به ویژه در سلح نظری و فلسفی، با توجه به وجوه فرهنگی مدرنیته، می‌توان یک گفتگوی درونی تلقی کرد. این گفتمان، به شیوه‌ی دیالکتیک ویژه‌ی خودش، اصول مدرنیته را کاملاً رها نکرده است. در واقع، ناهمسازی‌هایی را که این گفتمان به وجود آورده است می‌توان نیروی محرک جستجوی پویای مدرنیته از زمان استقرار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ دانست (وحدت، ۱۳۸۲).

اری د لوکا نویسنده‌ی ایتالیایی درباره‌ی اشخاص متعددی که در وجود انسان مأوا گزیده‌اند، چنین می‌گوید: «هر یک از ما جمعیتی در خود نهان دارد، هرچند که با گذشت زمان تمایل می‌یابیم این کثرت را به فردیتی بی‌مایه تبدیل کنیم. ما مجبوریم فرد بمانیم و تنها یک اسم داشته و نسبت به آن پاسخگو باشیم، از این رو اشخاص متنوعی را که در وجود ما گرد آمده‌اند به خاموش ماندن عادت داده‌ایم. نوشتن کمک می‌کند آنها را بازیابیم». این فکر که هر یک از ما جمعیتی در خود نهان دارد، یعنی اشخاص یا تصاویر متعددی را در درون خود گرد آورده، استعاره‌ای گویاست، زیرا بیان‌گر موقعیت انسان امروز است که دیگر قادر نیست وجود خود را در محدوده‌های یک هویت معین حفظ کند. ما هر چه بیشتر بر هویت خویش تأکید کنیم، هر چه تعلق خود را به فلان گروه یا ملت با صدای بلندتر جار زنیم، آسیب‌پذیری هویت خویش را بیشتر نشان داده‌ایم. انسان امروز از آن رو دچار بحران هویت است که هویت، دیگر مجموعه‌ای یک‌دست از ارزش‌های ثابت و مطمئن نیست. امروزه مثلاً هویت فرانسوی از مرزهای فرانسه فراتر رفته و دامنه‌ی آن تا کل اروپا گسترش یافته است... هویت همگون و یک‌دست، مثلاً هویتی که منشاء آن ملت یا دین انحصارطلب است، صرفاً از طریق نفی دیگران به اثبات خویش می‌رسد. البته این گفته بدان معنا نیست که شخصیت ما در نوعی گدازه‌ی بی‌شکل و نشان حل شده است، بلکه بدان معناست که تقلیل شخصیت ما به سطح فردیتی بی‌مایه دیگر پاسخگوی واقعیت فردی مدرن ما نیست، که مستقل از اظهارات ساده‌انگارانه‌ی مدعیان، پیچیده و مرکب شده است، زیرا همانطور که همزمانی گفتارها و پایان استیلا‌ی ایدئولوژی‌های حاکم، به صداهای مدفون گذشته جانی دوباره بخشیده و آنها را از اعماق تاریخ بیرون آورده، همه‌ی سطوح آگاهی نیز که بالقوه در وجود ما لانه کرده بودند، فعلیت می‌یابند، در کنار یکدیگر ابراز وجود می‌کنند و از هویت‌هایی خبر می‌دهند که حتی از وجودشان هم آگاه نبودیم. البته ما فقط «جمعیت» درون خود را کشف نمی‌کنیم، تنها پی نمی‌بریم که وجودمان مجموعه‌ای از اشخاص گوناگون است، بلکه متوجه می‌شویم که این اشخاص در ضمن آگاهی‌هایی هستند که بعضی از آنها به دوردست‌ها، به زمان پیدایش تمدن‌های کهن تعلق دارند و مراحل تکامل ما را در زمان، متذکر می‌شوند (کربن و شایگان، ۱۳۸۱).

اگرچه در کشورهای عربی، دین اغلب با هویت قومی در هم آمیخته است، در قلمروهای فرهنگی غیرعربی چنین نیست. در این جوامع زبان و ادبیات از حافظه‌ی جمعی قدیمی تری مایه می‌گیرند. مسأله‌ی هویت در کشورهای اسلامی اکنون بسیار پیچیده‌تر شده است، زیرا به هویت قومی و دینی این جوامع هویت دیگری افزوده گشته که از مدرنیته منبعت است، یعنی از مجموعه‌ای از آراء و مفاهیم سرشار از نوآوری که منشاء آن جهش‌های بزرگ علمی غرب است که در آغاز عصر مدرن روی داد. به هر حال جهان اسلام، مستقل از خواسته‌ی خود، در دنیایی غوطه‌ور است که در آن مفاهیم وارداتی هیچ پیوند ریشه‌ای با مفاهیم از پیش رایج ندارند. بنابراین هویت دینی در حیطه‌ی معرفت‌شناختی، همه‌ی عرصه‌های حضور ما را در جهان در بر نمی‌گیرد. سه هویت **ملی، دینی و**



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

مدرن هر یک در دل دیگری جای گرفته‌اند و بدین ترتیب مناطق تداخلی ایجاد کرده‌اند که هر دم پیچیده‌تر می‌شوند و قلمروهایی که هر یک در آنها دخل و تصرف می‌کنند و در غالب موارد با یکدیگر ناسازگارند. این موقعیت سرشار از تضاد، حالتی شبیه اسکیزوفرنی را موجب شده است، به خصوص که پس از انقلاب ایران، ما شاهد پدیده‌ای تازه‌ایم: اسلام انقلابی. این تغییر آنچنان اساسی است که گاه ما را وا می‌دارد دو اصطلاح را، به رغم تضادشان، یکی فرض کنیم. گذشته‌ی ماقبل اسلامی ایران به قدمت عهد باستان است و سه سلسله‌ی شاهنشاهی ایران، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، همچون امپراطوری رم در غرب، در قلمرویی بیکران که از هند و پاکستان و بین‌النهرین تا آسیای صغیر را در بر می‌گرفت، ضامن وحدت و یکپارچگی بودند (همان). هویت ایرانی، مانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر، به روایت‌های گوناگون به تصویر آمده است. در این میان، سه روایت عمده در پاسخ به این سؤال که: «منشأ پیدایش ملت‌ها چیست و به چه دورانی باز می‌گردد؟» تدوین شده است که به ترتیب زمانی عبارت‌اند از: روایت «ملت‌گرا»، روایت «مدرن و پست‌مدرن»، و روایت «تاریخی‌نگر». روایت نخست، که آن را «ناسیونالیسم رومانتیک» نیز می‌خوانند، ملت را پدیدار طبیعی تاریخ بشر می‌انگارد که منشأ آن را باید در دوران پیش از تاریخ جست. در تقابل با این دیدگاه، که از مقوله‌ی ناسیونالیسم افراطی است، روایت «مدرن و پست‌مدرن» در نیمه‌ی قرن بیستم تدوین شد و رواج گرفت. این دیدگاه ملت را پدیداری جدید می‌داند که ساخته و پرداخته‌ی دولت‌های ملی در عصر جدید است و عمر آن از قرن هجدهم پیش‌تر نمی‌رود. افزون بر این، بین هویت ملی، که ویژه‌ی دنیای مدرن است، و هویت‌های پیش از آن گسستی تاریخی وجود دارد. روایت سوم با دیدگاه تاریخی‌نگر در این که هویت ملی زاده‌ی دنیای جدید است با دیدگاه مدرن و پست‌مدرن هم‌آواز است، اما گسست بنیادین هویت ملی همه‌ی ملل، به ویژه ایران، را با هویت گذشته‌ی آنان به استناد شواهد تاریخی بسیار نمی‌پذیرد (اشرف، ۱۳۹۵).

ایرانیان، از یک سو، ملتی هستند با میراثی بسیار غنی، و، از سوی دیگر، در مرحله‌ای سرنوشت‌ساز از تاریخ خود قرار دارند. کوشش آنها در دو دهه‌ی گذشته در دموکراسی‌سازی و گسترش مشارکت عمومی دلالت بر این دارد که می‌خواهند سرنوشت خود را به دست بگیرند و در جهان امروز ایفای نقش کنند. راست این است که برای بازیگری در روند تمدن‌سازی، نخست باید نسبت به این میراث غنی آگاهی داشت و آن هم به دست نمی‌آید، مگر به این پرسش که *ایرانی کیست؟* پاسخی کلان داده شود، پاسخی که هم رابطه‌ی او با گذشته‌اش را حفظ کند و هم حرکت او به سوی آینده را استوار. این گام در عصر حاضر که ویژگی آن یک تمدن (تمدن کامپیوتر و تکنولوژی) و چند فرهنگ است، هم ضروری و هم امکان‌پذیر است. هویت مقوله‌ای انتزاعی نامتغیر و ایستا و ابدی نیست. سیر تاریخی رودخانه‌ی هویت ایرانی نشان می‌دهد که در دوران‌های تولید تمدنی و فرهنگی در تاریخ ایران، ایرانیان به وجهی ابتکارآمیز مناسبات خود با خود، با دیگر هم‌نوعان، با زمان و با مکان خویش را بازآفرینی، بازتعریف و بازسازی کرده‌اند. هویت بهنگام برای ایرانیان چند بعدی است و به ناچار باید خمیرمایه‌های ایران، با دین، سنت و تجدد دوام یابد (رجایی، ۱۳۹۶). تا پیش از مواجهه با تمدن غرب، هویت ملی ایرانی ترکیبی بود از فرهنگ ایرانی و اسلامی که فرهنگ ایرانی هیچگاه خود را هرگز در مقابل اسلام نمی‌دانست و چنان این دو هویت با هم عجین شده بودند که تغایر بین آنها امکان‌پذیر نبود. ورود گفتمان تفکر غربی در ایران همزمان با شکست‌های پی در پی ایران در جنگ‌های روس بود. با این حضور قدرتمند غرب در ایران، ایرانیان متوجه شدند که برای بازیگری در عرصه‌ی جهانی راهی جز تقویت خویش ندارند و برای پرورش نیروی دانشجویان خود را به جهت تحصیل به خارج اعزام داشتند. این مسأله به تدریج به پیدایی بحران‌هایی تازه در جامعه‌ی ایران منجر شد. در این میان «بحران هویت» یکی از مشهودترین آنها بود. این مسأله آغاز راهی بود که طی نزدیک به دو قرن موجب شکل‌گیری کوشش‌های نظری گسترده‌ای در ایران گردید تا راه‌حلی را برای آن پیدا نمود. بدون تردید حضور مدرنیته و به طور کلی عناصر اندیشه‌ی غربی در ایران، تأثیرات فراوانی در هویت ایرانیان داشته است (درخشه و جعفرپور، ۱۳۸۸).



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

از قرن نوزدهم ساختن مفاهیم مدرن ایران و هویت ایرانی تحت تأثیر دیدگاه ناسیونالیسم رومانتیک قرار داشته است. این هویت به کمک آثار فراوان مربوط به سنت‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای و تاریخ واقعی ایران رو به تکامل گذاشته است. شکل‌های گوناگون این دیدگاه نخست در اواسط قرن نوزدهم پیدا شد و بذرش با ادبیات انقلاب مشروطه رشد کرد، و سرانجام به بنیان ایدئولوژیک دولت پهلوی تبدیل شد و به ایجاد یک دولت - ملت مدرن ایرانی کمک کرد. نوشته‌های دانشمندان غربی و ایرانی در پیدایش این دیدگاه در زمینه‌ی مطالعات ایرانی نقش مهمی بازی کرد و سکوی پرش ایدئولوژیک گروه‌های ناسیونالیست ایرانی شد. بدین ترتیب، نخستین روایتی که از هویت ایرانی در عصر جدید تدوین شد و میان روشنفکران رواج گرفت بازسازی هویت ایرانی بر مبنای دیدگاه تخیلی و احساساتی ملت‌پرستانه یا ناسیونالیسم رومانتیک بود. این روایت، که از منظر رومانتیک به منشأ پیدایش ملل می‌نگرد، از اواخر قرن هجدهم در اروپا و آمریکا سر برآورد و به نیروی محرک جنبش‌های ناسیونالیستی و وحدت ملی در اروپا و آمریکای قرن نوزدهم و کشورهای آسیایی و آفریقایی قرن بیستم تبدیل شد. در ایران نیز روشنفکرانی که با کشورهای اروپایی در تماس بودند و ناسیونالیسم رومانتیک را راه حل نهایی عقب‌ماندگی ایران می‌پنداشتند از این منظر به بازسازی مفهوم «ملت ایران»، «وطن پرستی» و «عشق به سرزمین پدری و مادری» پرداختند. این روشنفکران، بازسازی هویت ایرانی در قالب هویت ملی را به مدد عناصری به انجام رساندند که در فرهنگ ایرانی قرن‌ها سابقه‌ی تاریخی داشتند. احساسات رومانتیک به وطن و ملت در آثار پیشگامان این جریان فکری همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال الدین میرزا (پسر فتحعلی شاه) و میرزا آقاخان کرمانی کاملاً مشهود است. آثار آنان مشحون است از احساس دلتنگی برای میهن باستانی، بزرگداشت اساطیر ایرانی، دین زرتشت و تکریم زرتشتیان، برتری ملیت بر دین، وطن‌پرستی در معنای فداکاری و شهادت برای حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی سرزمین پدری و مادری و بیزاری از تازیان و مغولان و ترکان (اشرف، ۱۳۹۵).

ایران با برخورداری از میراث بیداری تاریخی دیرپا و آگاهی فرهنگی نسبت به هویت خود، به عصر ملت‌سازی و ناسیونالیسم قرن نوزدهم پای گذاشت. اندیشه‌های جدید غربی (که از قرن هجدهم در غرب گسترش یافته بودند)، با انطباق و بازسازی مفهوم از پیش موجود هویت ایرانی که در طول قرن‌ها تکامل یافته بود، اهمیت تازه‌ای کسب کردند. مورخان ناسیونالیسم تطبیقی این را می‌پذیرند که ایران از جمله‌ی چند ملتی است که عصر ناسیونالیسم را با برخورداری از ریشه‌ی تاریخی عمیق و تجربه‌ی بازسازی مداوم هویت پیشامدرن خود تجربه کرد. اندیشه‌های مدرن ملت، ناسیونالیسم و هویت ملی - به منزله‌ی مجموعه‌ای از احساسات، ملت و دولت مدرن که آرمان‌های خودمختاری، وحدت و رفاه ملت را می‌رساند - ذخایر تاریخی غنی هویت ایرانی را تقویت کردند. این اندیشه‌های جدید هویت مردم را از رعایا به شهروندان تبدیل کردند. به علاوه، با این دگرگونی‌ها در آگاهی و هویت سیاسی، احساس وطن‌پرستی از احساسات مذهبی جدا شد و وفاداری به ملت به یک پدیده‌ی سیاسی مدرن تبدیل شد. هنگامی که جامعه‌ی پیشامدرن ایرانی با عصر مدرن ناسیونالیسم روبه‌رو شد، بر اساس علایق موجود قومی و سرزمینی، خاطرات و رویدادهای تاریخی خود، در پی آفرینش یک هویت ملی ایرانی مدرن برآمد. در این رویارویی جدید با جهان خارج، نیروهای روشنگر و اندیشمندان ایرانی - که پیشینیان آنها به ایجاد و انتقال ایده‌ی هویت ایرانی از اواخر دوره‌ی ساسانی کمک کرده بودند - زمینه‌ساز برآمدن روشنفکرانی (یعنی آفرینندگان و بازتولیدکنندگان اندیشه‌های فرهنگی مدرن) شدند که مخاطبان گسترده‌ای از طبقه‌ی روشن‌بین (مردم تحصیل‌کرده‌ای که مصرف‌کننده‌ی اندیشه‌های آنها بودند) داشتند. این دانشمندان جدید مفاهیم مدرن ناسیونالیسم و هویت ملی ایرانی را بر اساس میراث غنی فرهنگی کهن چند صدساله‌ی ایرانی بسط و گسترش دادند. بازسازی و نشر و گسترش اندیشه‌های مدرن ملت و ناسیونالیسم در این دوره بیشتر از سوی نخبگانی صورت گرفت که تماس‌های سیاسی، تجاری و فرهنگی با غرب داشتند. اندیشه‌های ناسیونالیسم مردمی و لیبرال که به طور پراکنده در قرن نوزدهم پیدا شدند، در جریان انقلاب مشروطه از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ م، رو به شکوفایی گذاشتند و بعدها در دوران پهلوی به شکل ناسیونالیسم رسمی مورد حمایت دولت درآمدند. با این همه، این



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

شیوهی خاص ناسیونالیسم ایرانی و مفهوم هویت ایرانی آن، بعدها از سوی جنبش ناسیونالیست مردمی اواسط قرن نوزدهم به چالش طلبیده شد (رجایی، ۱۳۹۶).

اساساً تغییر ساختاری عصر مدرن با تغییر چشم‌اندازهای فرهنگی، طبقه، جنسیت، سکسوالیته، قومیت، نژاد و ملیت که پیش‌تر از این پناهگاه محکمی برای هویت محسوب می‌شدند، جایگاه و هویت افراد را تغییر داده و درهم می‌ریزند. این تغییرات در حال تغییر دادن هویت شخصی ما هستند (مرادی، ۱۳۹۶). مرکز توجه، **جهانی شدن**^{۱۲} اقتصاد نیست، بلکه جهانی شدن مدرنیته است. این پدیده‌ای است که کلیت جهان غیرغربی و به‌ویژه شرق را دستخوش حادثه‌ای تاریخی کرده است؛ با این ویژگی که حادثه‌ای برگشت‌ناپذیر است! با این نگاه باید به بحران هویت در ایران توجه نمود. جهانی شدن از سوی غرب، نه امری حاشیه‌ای و فرعی، بلکه نیاز درونی آن بود؛ نیاز اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک، اما این جهانی شدن اساساً در حوزه اقتصادی - سیاسی نماند و نتوانست بماند (کاتم، ۱۳۸۷). مسأله این است که دریابیم که هویت ما فقط در هویت ملی‌مان خلاصه نشده است، بلکه دارای یک خاطره‌ی جمعی و قومی نیز هست و دربرگیرنده ارزش‌های فردی و اجتماعی. شاید هویت نژادی و مذهبی ما به‌رغم رابطه با غرب، کم و بیش، استوار مانده، اما هویت تاریخی و جمعی‌مان، مشخصه‌های فکری‌مان درباره‌ی هستی، زمان، تاریخ، جامعه، سیاست و مجموعه ارزش‌های فردی و اجتماعی‌مان به طور جدی متزلزل شده است. به عبارت دیگر، آسیایی بودن، ایرانی بودن، و آذری بودن‌مان همچون دریافتی ویژه و خاص از جهان، یعنی آن‌چه به خاطره‌ی تاریخی و جمعی ما مربوط می‌شود، و موقعیت ما را در زمان و هستی روشن می‌کند، به تزلزل دچار شده است. پرسش درباره‌ی هویت ایرانی یا هویت اقوام ایرانی زمانی طرح می‌شود که نفوذ مدرنیته از پیش، پایه و مایه و جوانی پایدار از هویت ایرانی را از میان برکنده است. در حال حاضر به جای صحبت از هویت ایرانی همچون مقوله‌ی ثابت و پایدار - حداقل در حوزه‌ی خاطره‌ی قومی و تاریخی‌مان - فقط می‌توان در مورد بحران هویت ایرانی بحث کرد. تعلقات ذهنی و تاریخی ما به تدریج صورت‌های جدیدی در خود می‌یابد و به تدریج واقعیت‌های جدید در ما شکل می‌گیرد؛ واقعیت‌های غلتان در نوسان، جاری به سوی مسیری که چگونگی هدایت بعدی آن و انتخاب انتهای آن از دست خود ما نیز خارج است؛ واقعیتی که هر چه کمتر بومی و هر چه بیشتر جهانی است. البته منظور آن نیست که غرب تعیین‌کننده‌ی آن هویت جهانی و انتخاب‌کننده‌ی سرانجام آن باشد، بلکه خود غرب نیز دیگر نهایت تمدن و مسیر جهانی شدن و عاقبت آن را نمی‌داند. در این جا هوشمندی ما فقط در پیوستن سنجیده‌مان به مسیر حرکت جهانی است. بحران هویت در ما نشان‌دهنده‌ی پیوست قلبی‌مان به این مسیر است. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم از قبل جهانی شده‌ایم. با این حال، جهانی شدن، در مسیر تحولات خودبه‌خودی‌اش، نمی‌تواند از تأثیر فرهنگی و ارزشی هر کشور معین به دور باشد (شایگان، ۱۳۹۶).

بحران هویت واژه‌ای است که اریکسون آن را «برای توصیف ناتوانی نوجوان در قبول نقشی که جامعه از او انتظار دارد» به کار برده است؛ جدی‌ترین بحرانی که یک شخص با آن مواجه می‌شود، در خلال شکل‌گیری هویت رخ می‌دهد. این بحران، از آن رو جدی است که توفیق نیافتن در رویارویی با آن، پیامدهای بسیاری دارد. فرد در خلال مرحله‌ی شکل‌گیری هویت احتمال دارد شدیدتر از هر زمان دیگر از نوعی سردرگمی و آشفتگی نقش‌ها یا همان چیزی که اریکسون «گم‌گشتگی هویت» می‌نامد، رنج ببرد. این حالت، سبب می‌شود وی احساس کند منزوی، تهی، مضطرب و مردد شده است و نسبت به وفاداری‌های خود به ترجیحات غیرمنطقی روی می‌آورد. بسیاری از افراد هنگامی که دچار بحران هویت می‌شوند، احساس پوچی، ازخودبیگانگی، تنهایی و غربت می‌کنند. آثار بعدی بحران هویت را می‌توان در پدیده‌هایی همچون مسئولیت‌گریزی، دل‌زدگی و بی‌تفاوتی جستجو نمود (درخشه و جعفرپور، ۱۳۸۸). هویت مردم و جوان ایرانی بعد از متأثر شدن از همگونی هویت که ویژگی مدرنیته بود اکنون با یک بحران مواجه است. اعمال و کردارها و یا به طور عام‌تر کنش‌های فرهنگی سوژه‌ی ایرانی به هیچ شکلی نه نشان‌گر هویت ویژه‌ی سنتی فرهنگ

۱۲. Globalization



همین کنفرانس ملے تو عہ پایدار

در علوم تربیتے و روانشناسی، مطالعات اجتماعے و فرهنگ

ایرانی است و نه نشان گر هویت یکپارچه‌ی مدرن. ما در ایران علاوه بر تقابل دو دسته از هویت‌های مدرن و سنتی با نوعی هویت معاصر نیز مواجه‌ایم که در بنیان خود عناصر متناقض و حتی تلفیقی از دو دسته‌ی قبلی در خود دارد. این سوژه‌ی نوع سوم به نوعی با یک بحران معنایی در هویت خود دچار است و دارای ساختارهای معنابخشی و نمادین (که می‌توانند منابع اصلی تعیین هویت باشند) متناقض هستند. به عنوان مثال، فردی که هویتش در دسته‌ی هویت جهان‌وطن قرار می‌گیرد ممکن است هم در مراسم مذهبی مانند مراسم ایام محرم شرکت کند و هم در کنسرت‌های خارج از کشور حضور داشته باشد. مثال دیگر این که فرد دارای این هویت ممکن است هم از کالاهای فرهنگی که اغلب توسط افرادی که هویت سنتی دارند مصرف می‌گردد استفاده کند و هم از کالاهای فرهنگی مدرن و جدید. بنابراین، این سوژه‌ی جهان‌وطن دارای کنش‌های اجتماعی فرهنگی بعضاً متناقض و متمایز است و این خود نشان‌گر تکه‌پاره بودن هویت او و یا بحرانی در ساختار معنابخشی هویتش است (مرادی، ۱۳۹۶).

یکی از اساسی‌ترین وجوه هویت در ایران پیوند آن با امر سیاسی است. گویی نمی‌توان فارغ از جهت‌گیری‌ها و دغدغه‌های سیاسی به هویت پرداخت. بر خلاف جوامع غربی که تا حدی از دیدگاه‌های اصالت‌گرایانه پیرامون هویت فاصله گرفته‌اند در ایران اما کماکان نگاه اصالت‌گرایانه حاکم است. تقابل هویت ملی با قومی، هویت مذهبی با ملی و هویت‌های مدرن با همه‌ی اشکال هویت سنتی کانون بحث‌های پیرامون هویت است. غالب تحقیقات و مطالعات تجربی هم به بررسی رابطه‌ی این هویت‌ها با هم پرداخته‌اند. از آنجایی که ما هنوز به شرایط تعمیق مدرنیته نرسیده‌ایم شاید این رویارویی‌ها گریزناپذیر باشد. در عین حال، تحت تأثیر جهانی شدن و گسترش تکنولوژی‌های ارتباطی طبقات متوسط شهرهای بزرگ، نشانه‌هایی از فرارفتن از اصالت‌گرایی را بروز داده‌اند. آنها امروزه می‌کوشند تا حدی به تعبیر زیملا از طریق دنبال کردن نمادهای مد و منزلت به خود تمایز بخشند و از این طریق به برساختی از کیستی خود بپردازند. احتمالاً برای آنها هویت‌های سنتی نه کاملاً بی‌اهمیت، بلکه تا حدی به حاشیه رانده شده‌اند. بررسی حیات زندگی روزمره و نقش اموری همچون مصرف و رسانه در هویت‌یابی افراد از موضوعاتی است که در دپارتمان‌های جامعه‌شناسی توجه فزاینده‌ای را به خود جلب کرده است. در بحث از هویت‌های مدرن اشاره شده که این هویت‌ها و منابع هویت‌بخش متکثر شده‌اند. این ایده یکی از مهم‌ترین وجوه هویت در ایران امروز نیز هست، به این معنا که هویت‌های امروزی همچون گذشته آیینی تمام‌نمای زندگی افراد محسوب نمی‌شوند. امروزه نمی‌توان با آگاهی از بخش‌هایی از زندگی فرد دیگر وجوه آن را پیش‌بینی کرد. برای مثال، فردی ممکن است هویت مذهبی نیرومندی داشته باشد، مسجد برود، اما در عین حال موسیقی جاز خارجی گوش کند، به مارک لباسش اهمیت دهد و شیفته‌ی سفر به کشورهای خارجی باشد. گویی هویت‌های مدرن را ثباتی نیست. پرسش دیرین هویت هنوز هم پرسش عصر ماست (هدایتی، ۱۳۹۲).

۶. نتیجه‌گیری پژوهش

به گفته‌ی مارشال برمن، عصر مدرن با این شعار آغاز می‌گردد که: هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود (برمن، ۱۳۹۲)؛ سنت به مثابه‌ی یک فرهنگ و همچنین هویتی که از این منبع فرهنگی بر می‌خاست از همین سخت و استوارها بودند. نوگرایی حاصل از مدرنیته به شدت پیش می‌رفت و به تعبیر مارکس به هرچیز که می‌رسید نو می‌کرد. نو بودن و نو کردن به نحوی در دل هویتی که مدرنیسم با خود به همراه می‌آورد نهفته است. اما در دوران مدرن هنوز دودهای سخت و استوارها حضور داشتند، به این معنا هنوز رنگ و بوی ابره‌های نو شده باقی مانده بود، حتی بعد از این که نو شدند. مدرنیسم حمله‌ای همه‌جانبه به وجوه نمادینی بود که هویت سوژه‌ی پیشامدرن را تعریف می‌کرد. سنت‌ها و رسوم، مذهب، ویژگی‌های فرهنگی قومی و محلی و ... شماری از این ساحت‌های نمادین بودند؛ از این روی، سوژه نظام‌های معنابخشی خود را از این منابع می‌گرفت و یا به تعبیری هویت خود را در راستای این ساحت‌ها باز می‌ساخت. اصلی‌ترین ویژگی منابع هویت پیشامدرن را می‌توان وابستگی مکانی آنها دانست، به این شکل



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

که هویتی که فرد در این دوران داشت اغلب وابسته به گفتمان محلی بود که وجود داشت. مدرنیته با نوسازی این وجوه، هویت‌هایی نو بر می‌سازد که کمتر از گذشته متأثر از منابع پیشامدرن است. مدرنیته به تعبیر گیدنز با سازماندهی دوباره‌ی زمان و فضا راهی را باز می‌کند که هویت‌ها کمتر به بعد مکان وابسته باشند (گیدنز، ۱۳۸۷).

اگر یکی از مهمترین شاخص‌های بحران هویت تعارض ارزش‌ها در نظر گرفته شود، جامعه‌ی معاصر ایران عرصه‌ی تعارض میان ارزش‌های مختلف بوده است. به این ترتیب می‌توان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه‌ی معاصر ایران را درگیری آن با بحران هویت دانست. به عبارت دیگر، جامعه‌ی معاصر ایران عرصه‌ی کشمکش میان ارزش‌های ایرانی، اسلامی و غربی بوده است. هرچند در قرون گذشته میان ارزش‌های نیروهای اجتماعی مختلف تعارض‌هایی وجود داشته و این تعارض‌ها در نهضت‌های مردمی علیه حاکمان بومی یا بیگانه متبلور می‌شده‌اند، اما چنین تعارض‌هایی کمتر در عرصه‌ی جامعه به عنوان نیروهای اجتماعی دگرگون‌ساز تبلور می‌یافته‌اند. شاید یکی از مهم‌ترین علت‌های این پدیده سيطرة‌ی مستبدانه‌ی حاکمان ایرانی بر توده‌ی مردم و فقدان زمینه‌های بروز و تبلور ارزش‌های معارض و مخالف با نظام سیاسی بوده است. از سوی دیگر، در بخش مهمی از تاریخ حیات مذهبی ایران، سيطرة‌ی اندیشه‌ی مذهبی مجالی برای ظهور اندیشه‌های غیرمذهبی یا ضدمذهبی باقی نمانده است. بنابراین، استبداد سیاسی و استبداد دینی از مهم‌ترین عوامل یکسان‌سازی هویت ایرانیان و جلوگیری از ظهور ارزش‌های معارض و مخالف بوده‌اند. این واقعیت در دوران‌هایی از تاریخ ایران که نظام‌های حکومتی سلسله‌وار را تجربه کرده است به خوبی نمایان است. مثلاً در دوران حکومت ساسانیان و صفویان، ایران دارای هویتی یکپارچه شده بود، و به ویژه نظام‌های سیاسی، که با پشتیبانی مذهب و کارگزاران آن سيطرة‌ی سیاسی داشتند، شدیداً ارزش‌های معارض و مخالف را سرکوب می‌کردند. بر همین اساس، در هیچ برهه‌ای از تاریخ ایران تعارض ارزش‌ها در عرصه‌ی اجتماعی، و در سطحی کلان، مجال بروز نیافت. مسلماً این واقعیت نمی‌تواند به معنای یکپارچگی اجتماعی و فقدان تعارض‌های بنیادی در جامعه بوده باشد، همچنان که تجارب شکست سلسله‌های پادشاهی بیانگر وجود چنین تعارض‌هایی بودند که به دنبال ضعف و زوال قدرت‌های سیاسی حاکم مجال ظهور یافتند. اما تاریخ معاصر ایران شاهد ظهور چالش‌های بنیادی میان ارزش‌های نیروهای اجتماعی گوناگون بوده است. محصول یا پیامد چنین چالش‌هایی بروز جنبش مشروطیت و انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ در ایران معاصر بود. هرچند زمینه‌ها و عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گوناگونی در ظهور این انقلاب‌ها نقش داشتند، اما یکی از مهمترین عوامل رخ دادن این انقلاب‌ها بروز بحران هویت در جامعه‌ی ایرانی بوده است.

به طور کلی، از نظر بیشتر نویسندگان و صاحب‌نظران ایرانی، تعارض بین سنت و مدرنیته در تاریخ معاصر ایران از مهمترین عوامل بروز چالش‌ها و بحران‌های هویتی و فرهنگی در ایران بوده است. چنین تعارضی هم در سطح نظری و هم در عرصه‌ی عملی در بین متفکران و نویسندگان و کارگزاران سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران وجود داشته است. به بیان دیگر، در بین روشنفکران و سیاستمداران معاصر ایرانی، از دوران مشروطیت تا کنون، هیچ‌گونه اجماعی در مورد موضوعاتی همچون نسبت بین سنت و مدرنیته، دستیابی به پیشرفت و توسعه و رفع فقر اقتصادی، فکری و فرهنگی، ایجاد یک حکومت و جامعه‌ی دموکراتیک، رابطه‌ی بین ایران و دولت‌های دیگر - به ویژه دولت‌های قدرتمند غربی و دولت‌های همسایه - مسائل و موضوعات اجتماعی و قومی، نقش و جایگاه دین در جامعه و حل چالش‌های فکری، فرهنگی و سیاسی موجود وجود نداشته است. به همین دلیل، جامعه‌ی ایران در تاریخ معاصر خود با انواع چالش‌ها و بحران‌های اجتماعی، سیاسی، فکری و فرهنگی درگیر بوده است (بابایی‌فرد، ۱۳۹۲؛ بابایی‌فرد، ۱۳۹۳).

از آن جا که جامعه‌ی ایران برای اولین چالش‌های جدی خود را در دوران قاجار، به ویژه در جریان جنبش مشروطیت، در زمینه‌ی موضوعات ذکر شده تجربه کرد، بررسی وضعیت سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی این برهه از تاریخ ایران اهمیت خاصی دارد، زیرا بخش مهمی از مباحث، دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های روشنفکران این دوران در برهه‌های بعدی تاریخ ایران، هرچند در



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

اشکال جدید، در بین روشنفکران ایرانی وجود داشته و تداوم پیدا می‌کند. از آن جا که نه کارگزاران فکری و نه کارگزاران اجرایی ایران (روشنفکران و سیاستمداران ایرانی) در هیچ یک از برهه‌های تاریخ معاصر ایران درک درستی از موضوعات ذکر شده در بالا، به ویژه رابطه‌ی بین سنت و مدرنیته، و مهمتر از همه، رابطه‌ی بین دین و مدرنیته، نداشتند، نه تنها نتوانستند راه حلی منطقی و معقولانه برای رفع چالش‌ها و بحران‌های هویتی برآمده از رویارویی ایران با مدرنیته ارائه کنند، بلکه حتی خودشان، با طرح دیدگاه‌ها و راهکارهای یکجانبه‌نگر، نامتناسب و غیرمعقولانه، بر چنین چالش‌ها و بحران‌هایی دامن زدند. اساساً تعارض‌های ارزشی و بحران‌های هویتی و فرهنگی ایران ناشی از این قضیه هستند که روشنفکران و سیاستمداران ایرانی نه درک درستی از سنت و موارث فکری، فرهنگی و تاریخی ایران داشتند و نه به ماهیت و ذات مدرنیته پی بردند. آنها در رویارویی بین سنت و مدرنیته غالباً یک‌سویه‌نگر بودند: حفظ سنت به قیمت نابودی مدرنیته، ورود مدرنیته به قیمت نابودی سنت یا تلقیق سنت با مدرنیته بدون در نظر گرفتن شرایط و الزامات هر کدام. چنین رویه‌ای هر چند به شیوه‌ها و میزان‌های متفاوت، در تاریخ معاصر ایران، از جنبش مشروطه تا کنون در ایران وجود داشته است و برای تحقق رشد و توسعه‌ی جامعه‌ی ایران باید این گونه یک‌سویه‌نگری‌ها در رویارویی با سنت و مدرنیته از سوی صاحب‌نظران و کارگزاران رسمی و غیررسمی حوزه‌ی فرهنگ کنار گذاشته شود.



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

منابع

۱. آب روشن، مصطفی، *بازاندیشی، سوغات مدرنیته*، روزنامه‌ی ایران، شماره‌ی ۵۵۱۷، ۱۳۹۲/۹/۳.
۲. آفاق، حمید، *مدرنیته‌ای که به ما رسید، نشریه‌ی زمانه*، شماره‌ی ۷۰، ۱۳۸۷.
۳. اشرف، احمد، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره‌ی قاجاریه*، تهران، نشر زمینه، ۱۳۷۳.
۴. اشرف، احمد، *هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی*، ترجمه‌ی حمید احمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۵.
۵. اشرفی، اکبر، *مسأله‌ی هویت ایرانی در ایران معاصر، فصلنامه‌ی مطالعات سیاسی*، سال نهم، شماره‌ی ۱، ۱۳۸۷.
۶. بابایی فرد، اسداله، *بحران هویت در جامعه‌ی معاصر ایران: رویکردی تاریخی تجربی*، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۹۲.
۷. بابایی فرد، اسداله، *بحران هویت در جامعه‌ی معاصر ایران: رویکردی نظری*، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۹۳.
۸. بابایی فرد، اسداله؛ باقر ساروخانی، *اینترنت، جهانی شدن و هویت فرهنگی جوانان در ایران: چالش‌ها و فرصت‌ها*، تهران، انتشارات دیدار، ۱۳۹۱.
۹. برمن، مارشال، *تجربه‌ی مدرنیته: هر آن چه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود*، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۹۲.
۱۰. بشیریه، حسین، *دولت عقل: ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، انتشارات علوم نوین، ۱۳۷۴.
۱۱. بیانی، شیرین؛ علی بیگدلی؛ مرتضی نورائی؛ اسماعیل حسن زاده، «تاریخ‌نگاران و هویت» (۱)، *فصلنامه‌ی مطالعات ملی*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۱۵، ۱۳۹۲.
۱۲. توکلی طرقی، محمد، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، تهران، انتشارات پردیس دانش، ۱۳۹۵.
۱۳. جلایی پور، حمید رضا؛ جمال محمدی، *نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی*، تهران، نشر نی، ۱۳۹۶.
۱۴. جهانبگلو، رامین، *ایران و مدرنیته در: گفت‌وگوهایی با پژوهشگران ایرانی و خارجی در زمینه‌ی رویارویی ایران با دستاوردهای جهان مدرن*، ترجمه‌ی حسین سامعی، تهران، انتشارات گفتار، ۱۳۸۷.
۱۵. درخشه، جلال؛ رشید جعفرپور، *مدیریت بحران‌های هویتی در ایران، فصلنامه‌ی رهیافت انقلاب اسلامی*، سال سوم، شماره‌ی ۱۰، ۱۳۸۸.
۱۶. دهخدا، علی اکبر، *لغت‌نامه‌ی دهخدا؛ دوره‌ی کامل ۱۶ جلدی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۷. رجایی، فرهنگ، *مشکله‌ی هویت ایرانیان امروز، ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ*، تهران، نشر نی، ۱۳۹۶.
۱۸. سیدمن، استیون، *کشاکش آراء در جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۶.
۱۹. شایگان، داریوش، *افسون‌زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار*، ترجمه‌ی فاطمه ولیانی، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۹۶.
۲۰. غلام پور آهنگر، ابراهیم، *تأثیر ساختار سیاستگذاری فرهنگی بر بحران هویت، فصلنامه‌ی نامه‌ی پژوهش*، شماره‌ی ۸، ۱۳۸۲.
۲۱. کاتم، ریچارد، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۲۲. کاتوزیان، همایون، *ایرانیان دوره‌ی باستان تا دوره‌ی معاصر*، ترجمه‌ی حسین شهیدی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۲.
۲۳. کرین، هانری؛ داریوش شایگان، *روح ایران*، ترجمه‌ی محمود بهفروزی، تهران، انتشارات آفرینش، ۱۳۸۱.
۲۴. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۹۷.
۲۵. گیدنز، آنتونی، *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.
۲۶. مرادی، کامران، *مدرنیته، جهانی شدن و هویت جهان‌وطن، سایت انسان‌شناسی و فرهنگ*، ۷ شهریور ۱۳۹۶.
۲۷. معین، محمد، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۱.



نهمین کنفرانس ملی توسعه پایدار

در علوم تربیت و روانشناسی، مطالعات اجتماعی و فرهنگ

۲۸. میرسپاسی، علی، تأملی در مدرنیته‌ی ایرانی: بحثی درباره‌ی گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران، ترجمه‌ی جلال توکلیان، تهران، نشر ثالث، ۱۳۹۴.
۲۹. وحدت، فرزین، *رویایی فکری ایرانیان با مدرنیته*، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۹۶.
۳۰. هدایتی، محمد، تأثیرات مدرنیته و جهانی شدن بر هویت، *نشریه‌ی فرهنگ امروز*، ۲۷ فروردین ۱۳۹۲.